

آقای هیگل آنچه را که باید می نوشت نوشت

شخصیت و طندوست نویسنده شهیر کشور آقای نبی هیگل طرح موثر و کار آمدی را بخاطر نجات وطن از بحران موجود تحت عنوان بیانیه اساسی مجمع فعالین سیاسی افغانستان نوشته لطف فرموده به من نیز فرستاده بود. طرح ارایه شده عالی و قابل درک است آقای هیگل خطاب به روشن فکران کشور فرمودند (وطن پرستان میهن متحد شوید) بدور مفکوره ها و ارزشهای مشترک ملی و دیموکراتیک، من و دوستانیکه با من در یک خط و اندیشه فکری قرار دارند باور داریم نوشته جناب هیگل که از یک آدرس سیاسی مطرح گردیده به دیده قدر مینگریم. معتقد ایم که بدون یک اتحاد ملی و فراگیر راهی که بتواند کشور و مردم را از وضعیت نا بسامان موجود نجات دهد وجود ندارد. اما آنچه که من به یاد دارم و تجربه نشان داده که همبستگی میان گروه های مختلف و طندوست در کشور ما هنگامی عملی می شود که احساس کنیم خطرات مبارزه در تنهایی چنان افزایش یافته که یک همبستگی تاکتیکی و موقت می تواند باعث افزایش امنیت و زدودن بحران شود. تحمل ناپذیری خطرات ما را بهم نزدیک می کند نه استراتژی تقویت نیروهای مبارزه. استقلال طلب و و طندوست جدایی گروه ها باعث پراکندگی ماست و ما شعار همبستگی را فقط برای توجیه این پراکندگی می دهیم. ما فراخوان یک جهیتی می دهیم، ولی آماده یک قدم عقب نشینی از مواضع خود برای نزدیک شدن بهم نیستیم. انتقاد می کنیم که چرا دیگران نمی آیند با ما یکجا نمی شوند، از راه ها و طرح های ما پیروی نمی کنند و زیر چتر ما فعالیت ندارند. بنابراین، فراخوان همبستگی بدون ارائه یک برنامه مدون و مشخص و فراگیر برای رسیدن به یک هدف تعریف شده، که برای همه گروههایی که به همبستگی دعوت می شوند پذیرفتنی باشد، کاری به جایی نخواهد برد، همانگونه که در این سه دهه مصیبت بار دیدیم که نتیجه ای نداده است.

صدها سال کشورهای اروپایی با هم رقابت کردند، دشمنی کردند و جنگیدند و به یکدیگر آسیب رساندند. فقط هنگامی متحد می شدند که می خواستند به یک دشمن مشترک آسیب برسانند. سرانجام، دو جنگ فراگیر خانمانسوز و بی نتیجه ناشی از این پراکندگی و رقابتهای خودخواهانه، نه تنها آسیب های وارده را برای همه کشورهای اروپایی تحمل ناپذیر کرد، بلکه اروپاییان متوجه شدند که پراکندگی میان آنها باعث شده که در پیشرفت اقتصادی و نفوذ بین المللی از امریکای در حال رشد عقب بمانند و اگر شرایط همانگونه ادامه یابد، در جهان آینده هیچکدام به تنهایی توان پایداری و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی خود را نخواهند داشت. متحد شدن اروپا ناشی از این ترس بود. اکنون همان کشورهایی که بواسطه تعصبات ملی و زبانی و تاریخی و مذهبی در رویاروی یکدیگر قرار می گرفتند، اکنون در یک اتحاد استراتژیک نیروهای خود را، قانون های خود را، اقتصاد و واحد پول خود را همسو کرده اند و در یک مجلس شورای واحد می کوشند که بهم نزدیک تر شوند.

در چنین شرایط جهانی که همه کشورها به سوی یکدلی و تک زبانی و تک قانونی می روند، هنوز گروه های گمراهی هستند که در کشور یکه مردم از وضعیت بد موجود خسته و بیزار شده اند، بجای اتحاد برای بهبود شرایط، تبلیغ جدایی و پراکندگی می کنند.

ما در افغانستان با وجود اینکه هرگاه خطرات داخلی و خارجی ما تهدید میکند، اختلافات را کنار گذاشته همبسته می شویم، هنوز نتوانسته ایم برای هدفهای آرمانی خود، مانند مبارزه با خودکامگی و فساد سیاسی و اقتصادی، و برای برقراری دموکراسی و رعایت حقوق بشر، فرهنگ همبستگی و یکدلی ملی را نهادینه کنیم. دلایلش شاید آنست که هنوز آستانه تحمل محرومیت ها، خفقان و خشونت علیه طبقه روشنفکر و مبارز مدنی شکسته نشده است. یعنی ما از تاریخ درس نمی گیریم و منتظر آن فشار نهایی خرد کننده میشویم تا به فکر یکی کردن نیروها و قدرتمند کردن جبهه مردمی خود بیافتیم شما باور داشته باشید زمام داران از ما روشنفکران مردم گرا هوشمندتر و زیرک تر هستند؟ من می گویم نه. آنها زیرک هستند، ولی بهیچوجه به سطح دانش و هوشمندی ما نمی رسند؛ این ما هستیم که خرد و آینده نگری خود را در حقه از خود بزرگ بینی ناشی از عدم اعتماد به نفس زندانی کرده ایم و آن اراده را از دست داده ایم که خود را از خود رها کنیم.

اکنون پرسش اینست که چرا، با وجود اینکه گروه های سیاسی ملی و دموکراسی خواه افغانی در درون و برون مرزها، فرهیخته ترین، اندیشمندترین و برگزیده ترین قشر جامعه افغانی هستند، هنوز به این خرد و بینش سیاسی نرسیده اند که باید زیر چتر یک استراتژی برای رسیدن به آرمان مشترک متحد شوند؟ برخی از ما، با وجود تجربه شکست برخی روش ها، باز اصرار داریم آن روش های ناکارآمد را تکرار کنیم، نه برای اینکه امیدواریم روزی

کارساز شود، بلکه فقط برای اینکه استقلال خود را از گروه‌های دیگری که با روش‌های دیگری برای رسیدن به همان آرمانها تلاش می‌کنند نشان دهیم. یعنی، گاهی ارضای نیاز شخصی به ابراز وجود، اهمیتی بیشتر از رسیدن به هدف پیدا می‌کند. این نیاز به ابراز وجود سیاسی در شرایطی که احساس خطر ناشی از تهدیدات نظام حاکم هنوز تحمل پذیر است، باعث شده که گروه‌هایی کماکان به امکان اصلاح با نصیحت یا اصلاح ساختاری از درون نظام دلبسته بمانند. گروه‌هایی دیگر برای شاخص شدن از دیگران به سراغ ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های شکست خورده تاریخ بروند و ادعا کنند که این بار خواهند دانست چگونه آن را بارور سازند. گروهی نیز از میان خودمان به روش‌های ملی گرایانه نیم قرن گذشته وفادار مانده اند با این ادعا که می‌توانند آن روشها را در شرایط بسیار متفاوت کنونی، باز با موفقیت اجرا کنند؛ و سرانجام گروه‌هایی که به بازگرداندن شیوه‌های حکومتی تاریخ گذشته روی می‌آورند. ولی هیچکدام از این‌ها در شرایطی که همبستگی معنای کمرنگ شدن هویت گروهی یا شخصی خود را داشته باشد، حاضر به جست و جو برای یافتن بهترین راه رسیدن به هدف نیستند.

از گروه‌هایی که هدف آرمانیشان از ما ملی‌گرایان، که مردم سالاری و حقوق بشر را باور داریم، متفاوت است که بگذریم، چرا خود ما هیچگاه نتوانسته ایم برای رسیدن به این هدف مشترک باهم متحد شویم و همکاری کنیم؟ سه دهه تجربه به ما نشان داده که حتا در درون خودمان چنین همبستگی کار آسانی نیست. البته پراکندگی در میان نیروهای اپوزیسیون یک حکومت غیر عادی نیست.

ما در برابر یک وضعیت قرار گرفته ایم که به اوج خودکامگی، فساد گسترده و شکست اقتصادی رسیده است. ولی ما به دو دلیل نمی‌توانیم نیروهای خود را در برای ایجاد یک گزینه بهتر متمرکز کنیم. نخست، نیاز ما به مطرح بودن شخصی است. ما روشنفکران افغانی همانند روشنفکران دنیای دیگر نیاز شدیدی به مطرح شدن و مطرح بودن شخص خودما داریم. ارضای این نیاز، گاه بر هدفهای ما لویت دارد. اگر قرار باشد ما خود رهبر نباشیم و به مطرح کردن دیگران بپردازیم، ترجیح می‌دهیم هدف را عوض کنیم و یا دستکم وسیله رسیدن به هدف را عوض کنیم. ما خود باید پشت فرمان فرار گیریم، حتا اگر وسیله ما کم توان باشد یا راه را گم کرده باشیم. برخی از ما برای درمان این کاستی‌ها به تخریب وسیله‌های دیگران می‌پردازیم تا آنها هم نرسند، یا دستکم کند شوند تا زودتر از ما نرسند. در این راستا، بجای یاری دادن به آنها که در جلوی صف قرار گرفته اند، به انتقادهای ناسازنده می‌پردازیم تا موفقیت آنها را کمتر کنیم یا کمتر از آنچه هست نشان دهیم. ما درک نمی‌کنیم که کلید رهبری نفوذ است نه مقام و اختیارات.

این نیاز شدید به خود ارضایی، ناشی از سرخوردگی‌ها و عدم اعتماد به نفس ملی ماست که در طی سه دهه حکومت‌های بی برنامه خودکامه و فاسد، و نیز در نتیجه روند نخبه‌کشی و نبود فرصت برای نخبگان و روشنفکران برای عرضه خود، سلطه بیگانگان بر سیاستگذاری‌های داخلی و خارجی کشور، روشنفکران ما را که از هوشمندترین در جهان هستند در خفقان فکری و تنگی فرصت قرار داده است. این خفقان فکری، باعث شده که ما در اولین فرصت فقط به ابراز وجود و ارضای این نیاز خفه شده بپردازیم و هدفهای گروهی یا ملی را هم در چارچوب این نیاز شخصی تعریف نماییم. این احساس، به باور من، همانند دیگران بزرگترین عامل پراکندگی در میان ما نیروهای ملی و دموکراسی‌خواه افغانی است. دومین دلیل، که در مورد ما روشنفکران مصداق دارد، ترس از آینده و ترس از شکنندگی ارزشهای گذشته است. پس از شکست.

اکنون، همین میراث باعث پراکندگی ماست، زیرا بسیاری از ما چنان غرور و ذهن و دل و هویت سیاسی خود را به آنچه در سه دهه پیش گذشته بسته ایم که از تاریخی که در این مدت در جلوی چشم ما ایجاد شد و گذشت غافل مانده ایم. ذهن برخی از ما در همان سالهای زیبای غرور انگیز خشکید، مانند تندیس‌های زیبایی برنجینی از گذشتگان افتخار آمیز ما.

ما از آن زمان تا کنون فقط به حفظ آن خاطرات و ارزشها پرداخته ایم و عدم اعتماد به نفس تاریخی ما در قشر روشنفکری سیاسی ملی، سرچشمه ترس ما از نو اندشیدن و نوآوری است. در حالیکه علت موفقیت آنانی که آن افتخارات را در آن سالهای زرین آفریده بودند، نو اندیشی و نوآوری بود.

این ترس‌ها یکی دیگر از عوامل مهم پراکندگی یا دستکم دشواری همبستگی برای رسیدن به هدف مشترک است. در رسانه‌ها و گفت‌وگوها خود از یکدیگر انتقاد می‌کنیم، حمله می‌کنیم، اتهام می‌زنیم و یکدیگر را حذف می‌کنیم، که بیشتر ناشی از ترس از کاستی‌های خویش است، که به پراکندگی دامن می‌زند. در چنین شرایطی ما نسبت به ترندهای تفرقه افکنانه دشمن هم تأثیر پذیر می‌شویم.

به باور من، وضعیت کنونی روشنفکران افغانی آن چیز است که دولت می‌خواهد و بی شک با ترفندهای خود و بوسیله عوامل خود پراکندگی سازمانی، نفاق میان اشخاص موثر، شخصیت‌کشی و جلوگیری از مطرح شدن اندیشه‌ها، طرح‌ها و شخصیت‌های پیشرو را تشویق می‌کنند.

من امیدوارم که در نشستهای نه چندان دور با همه دوستان به شمول جبهه که آقای هیکل در آن قرار دارد بتوانیم به ریشه‌های دشواری همبستگی نیروهای ملی و دموکراسی‌خواه بپردازیم و راهکارهایی برای همکاری و همسویی

پیدا کنیم. منظور من همکاری و همسویی به معنای شاعرانه آن نیست، بلکه همسویی و همبستگی واقعگرایانه برای نجات کشور است. برای این کار ما نباید و نمی توانیم تنها باشیم. ما باید جبهه ای گسترده تشکیل دهیم که همه سازمانها، گروهها و شخصیت های خواهان استقرار مردم سالاری را در بر بگیرد. جبهه ملی افغانستان شمول که ما رهروان راه انیم خود یک سازمان سیاسی عدالتخواه است و به حقوق بشر باور دارد. نظام حکومتی موجود در افغانستان هر چند که نام جمهوری را یاد می کند، ولی به علت نابسامانی ها و نیزیرفتن، قانون اختیارات بنیادین در اداره کشور را بدون اعتنا به رای مردم به صنف خاصی تقویض کرده و در نتیجه با آرزو های مردمی در تضاد است. زیبایی جمهوری در اینست که مردم می توانند، به گفته کارل پوپر، حکومتی را که از آن ناراضی هستند بدون خونریزی عوض کنند آقای هیکل آنچه که شما فرموده اید.

اگر ما بتوانیم چنین جبهه ای را، هم در کشور و هم در برونمرز، سازماندهی کنیم که در آن همه ما که به آینده افغانستان می اندیشیم، بدون انتظار تضمین کسب موقعیت و جایگاهی خاص که مبتنی بر مجبوریست نباشد، در آن همصدا برای رسیدن به یک هدف تعریف شده، یعنی تدوین یک برنامه که در آن حقوق همه مردم را رعایت و همه مردم در آن مشارکت داشته باشند گامی بلند بشمار خواهد آمد. همکاری در تدوین چنین برنامه، همبستگی تاکتیکی کنونی ما را ابدی خواهد کرد. تصور کنید که همه ما آن بخش از انرژی و ذهن خود را که اکنون در مصاف یکدیگر بکار می بریم به سوی یک هدف معطوف کنیم و با یاری جامعه بین المللی حکومت را وادار کنیم به یک همه پرسی برای نجات از بحران موجود قدم بردارد.

اکنون، این فقط گذشته است که ما را با لگد به جلو می راند و ما تاثیری بر آنجا که ما را می برد نداریم، فقط امیدوار هستیم آن همانجا باشد که می خواهیم برویم. تصور کنید که ما خود آنجایی را که می خواهیم برویم تعریف کنیم و ذهن خود را از هر آنچه ما را سرگردان کرده، به گذشته وابسته کرده یا در پناه اندیشه ای که به ما امنیت و سعادت کاذب می دهد قرار داده، آزاد کنیم. ذهن ما روشنفکران چتر نجات ماست، ولی فقط هنگامی عمل می کند که باز باشد.

شکی نیست که همبستگی هدفدار ما حاکمیت موجود افغانستان را خواهد ترساند، و حاکمیت هم خواهد کوشید که ما را بترساند. ولی وقتی همه باهم باشیم، زندان و خشونت علیه چند تن از ما تلاش این همبستگی را نخواهد ایستاند، و اینگونه خطرها را برای ما در دوران که در معرض مستقیم آن هستیم تحمل پذیرتر خواهد کرد. همانگونه که بزرگ مرد اسلام و تاریخ فرموده: "هنگامی که ظلم حکومت می کند، زندان مقدس ترین مکان هاست".
بیا بیاید راهی بیابیم که باهم باشیم. ما با همدلی و یک جهتی باور داریم آماده گی خود را برای یک تفاهم ملی ابراز می داریم.

پایان